

نگرش حضرت امیر علیه السلام به عوامل فروپاشی جوامع در نامه به مالک اشتر نخعی در نهج البلاغه

(تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۱/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۰۴/۱۸)

دکتر یوسف خیری^۱

فاضل جلالی نوبری^۲

دکتر حسین جلالی نوبری^۳

چکیده

نهج البلاغه، از جمله کتبی است که حاوی موضوعات گوناگون می باشد، و هر کس به اندازه تشنگی خود، از این دریا چشیده است. یکی از مباحثی که بایستی بدان توجه کرد، عواملی است که مربوط به اقبال و ادبار جوامع می شود. هر جامعه و حکومتی، برای این که سالیان بیشتری حکومت کند و استوار بماند، لازم است اصول و روش هایی را به کار بندد، تا اقبالش بر ادبارش غلبه کند و بر اریکه قدرت، مدت زمان بیشتری تکیه زند. حضرت علی علیه السلام، از موضع رهبری و حکومت بر یک جامعه اسلامی، در سخنان خویش به عوامل فروپاشی و انحطاط جوامع اشاره نموده است که لازم است این عوامل دسته بندی و مرتب شود و آنها را به صورت منسجم آورد. تشخیص مسیر درست و جلوگیری از انحراف، گمراهی و افراط و

^۱. دانشیار و هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی تبریز ایران، عضو شورای پژوهشی مرکز توسعه پژوهش های بین رشته ای معارف اسلامی و علوم سلامت منطقه ۲ کشور. kheirey@tbzmed.ac.ir

^۲. دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی-تجارت الکترونیک، دانشگاه مهر البرز تهران @gmail.com-۱۳۶۶

Fazel.jn

^۳. نویسنده مسئول، دانشیار و هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی تبریز-ایران، عضو شورای پژوهشی مرکز توسعه پژوهش های بین رشته ای معارف اسلامی و علوم سلامت منطقه ۲ کشور nobarih@tbzmed.ac.ir

تفریط، حکومت را به اهداف عالیّه خویش می‌رساند و یک زندگی راحت را به جامعه ارزانی می‌دارد. مقاله حاضر به شیوه کتابخانه‌ای و توصیفی تهیه و به سؤال، عوامل فروپاشی جوامع از منظر علی‌ع چیست؟ پاسخ می‌دهد.

واژگان کلیدی: استبداد، فروپاشی جامعه، قدرت طلبی، نهج البلاغه، نامه ۵۳

مقدمه

همواره پرداختن به موضوعات مختلف در آموزه‌های دینی، مورد توجه اهل تحقیق و پژوهش بوده است و هرکسی به تناسب شرایط مختلف، به بررسی موضوعی در آموزه‌های دینی پرداخته است. یکی از منابع گرانسنگ که از دیدگاه دقیق و نافذ امیرالمؤمنین علیه السلام ما را به واقعیت‌های جهان رهنمون می‌سازد، نهج البلاغه است. هرکسی از دیدگاه خود در این کتاب غور می‌کند و موضوعاتی را بررسی می‌کند و کسانی هم هستند که به یک موضوع می‌پردازند، اما هرکدام از منظر این موضوعات را شناسایی می‌کنند. یکی از موضوعات اجتماعی که در نهج البلاغه، بایستی بدان پرداخته شود، علل فروپاشی و انحطاط جوامع است. یکی از مسائل اساسی در همه جوامع، بررسی علل و عوامل عظمت و انحطاط آنهاست و این موضوع گذشته از قرآن کریم در نهج البلاغه و آموزه‌های امام علی علیه السلام برجستگی ویژه‌ای دارد که آنها را نسبت به دیگر منابعی که در آنها بحثی بدین امر اختصاص یافته ممتاز ساخته است. امام علی علیه السلام به دلیل آشنایی عمیق با قرآن کریم و بینش ژرف‌اندیش و شناخت عمیقی که از قوانین الهی و سنت‌های تاریخی داشته و نیز تجربه تاریخی دوران خودش، آموزه‌ها و نکات بسیاری درباره علل و عوامل انحطاط، آسیب‌دیدگی و فروپاشی جوامع مطرح

کرده است. استخراج این مطالب و دسته‌بندی و تحلیل محتوای آن‌ها می‌تواند منظومه‌ای گرانقدر در این موضوع فراهم کند.

بخش اول: مفهوم شناسی

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه، واژه‌های بسیاری را برای بیان خودکامگی استعمال کرده‌اند که مجال پرداختن به همه آن‌ها نیست. ما در این جا به برخی واژگان اشاره می‌کنیم.

الف) استبداد

«استبداد» از ماده «بَدَد» به معنای جدایی و انفراد است، چنان‌که گویند: «تَبَدَّدَ الْقَوْمُ» یعنی گروه پراکنده شدند، و «وَجَاءَتِ الْخَيْلُ بِدَادٍ» یعنی سواران پراکنده و جدا آمدند. و استبداد به معنای خودرأیی نیز از همین ریشه است، چنان‌که گویند: «اسْتَبَدَّ فُلَانٌ [بِرَأْيِهِ] أَيْ انْفَرَدَ بِالْأَمْرِ» یعنی در فلان کار مستقل شد و کسی را برای خود شریک نگرفت. (فراهِیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۱۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۸۱)

ب) تکبر، استکبار

از ماده «کبر» و به معنای بزرگی در سنّ و اندازه و شرف است. چنان‌چه گویند: «الْكِبَرُ: الرَّفْعَةُ فِي الشَّرَفِ» و «الْكِبَرُ: الْعِظَمَةُ». «كِبَرٌ» و «تَكَبُّرٌ» و «اسْتِكْبَارٌ» در معنی به هم نزدیکند، پس کبر حالتی است که انسان با بزرگ‌دیدن خویش به آن صفت مخصوص می‌شود و همان است که انسان جان و وجود خویش را از غیر خویش بزرگ‌تر می‌بیند. (فراهِیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، صص ۶۶۱-۶۶۲؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۵۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۵، ص ۶۹۷؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، صص ۱۲۵-۱۳۱) در بیان مفهوم عامّ استکبار نیز، علامه جعفری در کتاب خویش می‌نویسد: «هدف دیدن خود و وسیله دیدن دیگران.» (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۱۶، ص ۲۳۹)

ج) استثثار

استثنا در بیان لغت‌شناسان بدین معناست که «چیزی را مخصوص و ویژه خود دانستن و دیگری را از آن بی‌بهره کردن». (راغب، ۱۴۱۵، ص ۵۸۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳) «در اصطلاح سیاسیون مراد از استبداد، تصرف یک فرد و یا یک گروه در حقوق ملت است بدون ترس از بازخواست. استبداد صفت حکمرانی است مطلق‌العنان که در امور رعیت به خواسته خود عمل می‌کند و ترسی از حساب و عقاب ندارد.» (کواکبی، ۱۳۷۲، صص ۴۱-۴۲)

بخش دوم: حساسیت امام علی علیه السلام در نفی خودکامگی^۱

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود درباره خوی و ویژگی‌های عرب پیش از اسلام می‌نویسد:

«خوی عرب غارتگری است و هنگام غلبه، هرچه را در دست مردم می‌یابد، می‌رباید و کاری به حکومت کردن میان مردم و دفاع از حقوق برخی در مقابل برخی دیگر ندارند. تنها هدفش از حکومت، برخورداری از مال مردم است و به قانون‌گذاری و امر و نهی و سایر امور کاری نداشته و از کشورداری دور بوده و زمانی به این امر نزدیک شد که به واسطه دین، خوی آن‌ها دگرگون شده و نیروی فرمانروایی آنان به آیین تبدیل گشت.» (ابن خلدون، ۱۳۵۹، ج ۱، ص ۲۹۰) امیرالمؤمنین علیه السلام در میان چنین قومی می‌خواهد پرچم الغای خودکامگی و خودکامگی‌پذیری را بلند کند و مشخص است که این کار با چه مشکلاتی مواجه است. اما ایشان در سیره حکومتی خود، ملاک‌ها و معیارهایی دارد که نمی‌تواند از آن عدول کند. یکی از معیارهای لازم برای حکومت در مکتب علوی علیه السلام پرهیز از استبداد و خودکامگی است. در اندیشه امیرالمؤمنین علی علیه السلام هرگونه روابط و مناسباتی که بر اساس روحیه خودکامگی و استبداد باشد، منفور و مردود است. یکی از آسیب‌هایی که برای یک حکومت ممکن به وجود بیاید این است که خودکامه شود و هرگونه رفتاری را برای خود جایز بداند. حضرت

^۱ در مقاله ای از نویسنده با عنوان «ضرورت مراعات اخلاق و رفتار اعتقادی کارگزاران حکومت دینی از منظر امیر المومنین علیه السلام» در مجله پژوهش و مطالعات علوم اسلامی، سال دوم، شماره ۱۸، دی ۱۳۹۹، به چاپ رسیده که علاقه مندان می‌توانند مراجعه فرمایند.

در رفتار خود این حساسیت را در تاریخ ثبت نموده است. ایشان زمانی که خطبه‌ای پیرامون حقوق متقابل در سرزمین صفین ایراد می‌فرمودند، مردی از یارانش برخاست و سخنانی طولانی در ستایش از امام مطرح کرد و حضرت سخت آشفته شدند و در نكوهش و نفی خود کامگی فرمودند:

«وَإِنْ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَ يُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحِبُّ الْإِطْرَاءَ وَ اسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ وَ كَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ وَ لَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ أَنْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْ الْعُظْمَةِ وَ الْكِبَرِيَاءِ وَ رَبَّمَا اسْتَحْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ [الْبَقِيَّةِ] فِي حُقُوقِ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَذَائِهَا وَ فَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶) و از پست‌ترین حالات حاکمان نزد مردمان شایسته این است که به آنان گمان عشق به خودستایی برده شود، و کارشان قیافه برتری‌جویی به خود گرفته باشد، و من میل ندارم که در خاطر شما بگذرد که من به خودستایی علاقه‌مندم و عاشق شنیدن مدح و ثنایم، به حمد خدا این‌گونه نیستم، و اگر دوست‌دار این مسأله بودم باز هم به‌خاطر خاکساری در برابر عظمت و کبریایی حق که از همه کس به آن سزاوارتر است آن‌را رها می‌کردم. چه‌بسا مردمی که ستایش خود را به‌وسیله جامعه پس از رنج و زحمت، شیرین شمارند، ولی مرا به‌خاطر آن که نفس خود را برای خدا و خدمت به شما به کار گرفته‌ام و هنوز از ادای کامل آن حقوق فارغ نشده‌ام و واجباتی که چاره‌ای جز انجام آن‌ها ندارم ثنا نگویند.

در ادامه نیز فرمودند: «فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَ لَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَ لَا تَظُنُّوا بِي اسْتِثْقَالَ فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَ لَا اِلْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلُ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ.» (همان) پس با من آن‌سان که با سرکشان سخن می‌گویند سخن مگویید، و آن‌چه را در برابر مردم خشمگین پنهان می‌کنند از من پنهان مدارید، و با مدارا و چابلوسی با من معاشرت ننمایید، و گمان نکنید که شنیدن سخن حق بر من سنگین است، و مپندارید که تعظیم نابه‌جای خود را از

شما درخواست دارم، زیرا آن که اگر سخن حق به او گفته شود، یا عدالت به او پیشنهاد گردد بر او سنگین آید، عمل به حق و عدل بر او دشوارتر است.

امام به عنوان معلم بشریت، به مردم آموزش می دهد که فرهنگ ستایش گری، چاپلوسی و تعریف و تمجید از زمامداران را از زندگی خود پاک کنند و خوی شیطانی را به کناری وا نهند. اداره امور جامعه با زیر پا گذاشتن تصمیم های خودکامانه میسور است. امام علی علیه السلام زمانی حکومت را در دست گرفتند که استبداد و خودکامگی امری رایج در شیوه حکومت داری بود. حضرت امیر علیه السلام استبداد و خودمداری را در هیچ شرایطی نمی پذیرفت و خودکامگی را در سلوک حکومت داری ملغی می دانست و ضمن تذکر به عمال خویش آنان را از استبداد بر حذر می داشت. در نامه خود به اشعث بن قیس، استاندار آذربایجان نوشت:

«لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَتَ فِي رَعِيَّةٍ» (همان، نامه ۵) تو حق نداری نسبت به رعیت استبدادی ورزی.

حکومت امام علی علیه السلام حکومتی است به دور از خودکامگی و حضرت در این مسیر، هیچ گاه از سیره خود عدول نکرد و در تاریخ، سیره خویش را ثبت نمود. امام به این مسأله دقت داشته اند و در سخنان خود به همگان گوشزد کرده اند:

«مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ» (همان، حکمت ۱۶۰) هر که بر ملک دست یافت تنها خود را دید و از دیگران رو بتافت.

در مدرسه علوی علیه السلام گردن فرازی، گردن کشی و دریدن حقوق و حرمت افراد هیچ جایگاهی ندارد و کارگزاران حضرت در دستورالعمل هایی که به آنان ابلاغ می شد، همواره این مسأله را مشاهده نموده اند. در اندیشه حضرت، کسی که منصب و مسندی دارد اجازه ندارد هر رفتار و هر عملی را انجام دهد و در وجود هیچ کس نباید میل به استبداد وجود داشته باشد. بیماری استبداد، اگر در حکومتی شیوع پیدا کند، موجب هلاکت دستگاه حاکم می شود. این

حقیقت در عهدنامه مالک اشتر بیان شده و حضرت او را به شدت از این بیماری پرهیز داده و به وی فرموده است:

«وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرُ فَأَطَاعُ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْعَالٌ فِي الْقَلْبِ وَمِنْهُكَهُ لِلدِّينِ وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ.» (همان) و مبادا بگویی: من بر آنان مسلطم، از من فرمان دادن است و از ایشان فرمان بردن، زیرا چنین گفته‌ای [و این گونه فهمی] موجب تیره و تباه گردانیدن دل، و ناتوان و فرسوده ساختن دین، و نزدیک شدن به دگرگونی است.

در دیدگاه مولای متقیان و پیشوای آزادی خواهان، خودکامگی به منزله اعلام جنگ با خداست و بدین خاطر حضرت ظهور اندکی خودکامگی در کارگزاران خود را تاب نمی آورد و آنان را نسبت به این خطر توجیه می کرد. در عهدنامه مالک اشتر چنین هشدار داده است:

«وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ يُفْرِطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَالْخَطَا فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ وَ إِلَى الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَ لَكَ وَ قَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ وَ ابْتَلَاكَ بِهِمْ وَ لَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدُ لَكَ بِنِقْمَتِهِ وَ لَا غِنَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَ رَحْمَتِهِ وَ لَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ وَ لَا تَبْجَحَنَّ بِعُفُوئِهِ وَ لَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَ جَدْتَ [عَنْهَا] مِنْهَا مُنْذُوحَةً.» (همان، نامه ۵۳) بر رعیت همچون حیوان درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت دانی، که رعیت بر دو گروهند: یا برادر دینی تواند، یا انسان‌هایی مانند تو، که خطاهایی از آنان سر می زند، علل گناهی بر آنان عارض می شود، و گناهانی از آنان به عمد یا اشتباه بروز می کند، پس همان گونه که علاقه داری خداوند بخشش و چشم پوشی را به تو عنایت نماید رعیت را مورد عفو و چشم پوشی قرار بده، چرا که تو از نظر قدرت برتر از آنانی و آن که بر تو ولایت دارد بالاتر از تو می باشد، و خداوند برتر از آن کسی که تو را والی مصر نموده، خداوند کفایت امور رعیت را از تو خواسته، و به خاطر آنان تو را در عرصه آزمایش قرار داده. خود را آماده جنگ با خدا نکن،

که تو را تحمّل کيفر او نیست و از عفو و رحمتش بی‌نیاز نمی‌باشی. از گذشتی که از مردم کرده‌ای پشیمان مشو، و بر کيفری که داده‌ای شاد مباش، و به خشمی که راه بیرون رفتن از آن وجود دارد شتاب مکن.

«آن که در اسارتِ ذلّت حیوانیت قرار می‌گیرد، این ذلّت را به صورت خودکامگی، تجبر و در قالب گردن‌فرازی و گردن‌کشی در تصمیم‌گیری و در سلوک و رفتار خویش نشان می‌دهد که این هلاکتی سخت برای آدمی و جامعه انسانی است.» (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۳) امیرالمؤمنین علیه السلام به کارگزار خود آموخت که از سرکشی و تکبر و خودکامگی دوری کند که این بیماری خطرناک، موجب هلاک می‌شود. ایشان به مالک فرمود:

«إِيَّاكَ وَ مُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ وَ التَّشَبُّهُ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يُهِنُّ كُلَّ مُخْتَالٍ.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

از برابر داشتن خود با عظمت حق، و از تشبّه خود با جبروت خداوند بر حذر باش، که خدای متعال هر گردن‌کشی را خوار، و هر متکبری را بی‌ارزش و پست می‌کند. «زامداران خودکامه در امور مردم، چنان‌که خود می‌خواهند (بدون ترس و بیم از حساب و کتاب، پرسش و مؤاخذه و جزا و عقاب) تصمیم می‌گیرند و رفتار می‌نمایند. منشأ این امر از آن‌جاست که زامداران خود را مکلف نمی‌دانند تا تصمیمات و مناسبات و تصرفات خود را با شریعت، یا بر قانون، یا با اراده ملّت مطابق سازند.» (کواکبی، ۱۳۷۲، ص ۴۲) بنابراین در سفارش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام مشاهده می‌کنیم که ایشان کارگزار خود، مالک اشتر را از استئثار بر حذر می‌دارند و به او می‌فرمایند: «وَ إِيَّاكَ وَ الْإِسْتِثَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَسْوَةٌ.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). و پرهیز از آن‌که چیزی را به خود مخصوص داری که (بهره) همه مردم در آن یکسان است.

بخش سوم: استبداد، عامل تباهی

سیاست مداران زمانی که اداره جامعه را مشکل ببینند و در برابر گرفتاری‌های حاد قرار بگیرند، برای نجات خود از این وضعیت، دست به دامن روش استبداد و رفتارهای خودکامانه می‌شوند. حضرت در گفتاری استبداد را موجب هلاکت می‌دانند: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ» (همان، حکمت ۱۶۱) هر که خود رأی گردید به هلاکت رسید. ابن‌خلدون در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: «طبیعت کشورداری اقتضا می‌کند که دولت به‌سوی خودکامگی گراید و تا هنگامی که بزرگی و سیادت در میان دسته‌ای مشترک است و همه یکسان در راه آن می‌کوشند همّت‌های آنان در غلبه بر بیگانه و دفاع از مرز و بوم خویش به‌منزله یگانه راهنمای ایشان در سربلندی و نیروی حمایت آنان خواهد بود و هدف و مقصد همه آنان عزّت و ارجمندی می‌باشد، چنان‌که مرگ را در بنیان نهادن کاخ بزرگواری برایشان گوارا خواهد ساخت و جان‌سپاری را بر تباهی آن ترجیح خواهند داد، لیکن هرگاه یکی از آنان فرمانروای مطلق گردد، عصبیت دیگران را سرکوب می‌سازد و تمام عصبیت را رام خود می‌کند و همه ثروت‌ها و اموال را به خود اختصاص می‌دهد. در نتیجه دیگران در امر ارجمندی و مناعت، زبونی و ناتوانی نشان می‌دهند و نیرومندی و غلبه‌جویی ایشان به سستی مبدل می‌شود و به خواری و بندگی خو می‌گیرد، آن‌گاه نسل دوم ایشان هم بر همین شیوه تربیت می‌شوند و گمان می‌کنند مستمری و حقوقی که از سلطان می‌گیرند به‌منزله مزد ایشان در برابر حمایت و یاری به اوست و جز این چیزی در عقل آنان نمی‌گنجد. در نتیجه این وضع، سستی و خلل به دولت راه می‌یابد و از قدرت و شکوه آن کاسته می‌شود. زیرا تباهی و عصبیت به‌علت از میان رفتن روح دلاوری و جنگاوری در مردم، سبب می‌شود که دولت رو به ضعف و فرسودگی و سال‌خوردگی بگذارد.» (ابن‌خلدون، ۱۳۷۴، صص ۳۲۰-۳۲۱) عنوان گردید که دولت‌ها در ابتدا با مشارکت گروهی به قدرت می‌رسند و پس از آن‌که بر اقتدار خویش افزودند، شرکای خود را کنار می‌زنند و به اوج خودکامگی و انحصار قدرت می‌رسند و در نتیجه به‌خاطر کم شدن عصبیت‌ها و از بین رفتن حمایت‌ها به فرسودگی می‌رسند و در پایان هم با یک هجوم و قیام بساط آن‌ها برچیده خواهد شد. خودکامگی ملازم با انحطاط است و امام همواره درباره آن هشدار داده است: «الْإِسْتِبْدَاءُ بِرَأْيِكَ يُزِلُّكَ وَ يُهَوِّرُكَ فِي الْمَهَاوِي» (خوانساری، ۱۳۶۶، ش،

ج ۱، ص ۳۹۰) خودرایی و خودکامگی تو را می لغزند و در پرتگاه ها می افکند. «مفهوم این جملات هرگز نفی قاطعیّت در اجرای قانون نیست، بلکه روح این کلمات بلند، مبارزه با روحیه دیکتاتوری، استبداد و خودمحوری کارگزاران نظام است.» (خاتمی، ۱۳۸۵، ص ۸۸)

بخش چهارم: حکومت عثمان، حکومت مستبدانه

تصمیمات و مناسباتی که بر اساس خودکامگی و استبداد باشد، سرنوشتی مختوم به زوال دارد. یکی از نمونه های معاصر حضرت علی علیه السلام در امر حکومت داری، زمان عثمان است. حکومت عثمان حکومت مستبدانه ای بود که او را از اوج به حضيض کشانید. حضرت زمانی که می خواهد حکومت عثمان را توضیح دهد و همگان را در جریان علت سقوط حکومت وی قرار دهد، می فرماید: «وَ أَنَا جَامِعٌ لَّكُمْ أَمْرُهُ اسْتَأْثَرَ فَأَسَاءَ الْأَثَرَةُ وَ جَزَعْتُمْ فَأَسَأْتُمْ الْجَزَعَ وَ لِلَّهِ حُكْمٌ وَاقِعٌ فِي الْمُسْتَأْثِرِ وَ الْجَزَاعِ.» (نهج البلاغه، خطبه ۳۰) من جریان عثمان را برایتان خلاصه می کنم: عثمان استبداد و خودکامگی پیشه کرد، و شما بی تابی کردید و از حد گذرانید، و خدا در خودکامگی و ستمکاری، و در بی تابی و تندروی، حکمی دارد که تحقق خواهد یافت. استبداد و خودرایی عثمان باعث گردید تا مردم علیه وی قیام کنند و دیگر تاب کارهای او را نداشتند و رهایی خود را تنها در سرنگونی حکومت عثمان دیدند. خرد و خردگرایی، نقد و انتقاد، اراده ملت و قانون در خوی استکباری جایگاهی ندارد و هرگونه روابط غیر انسانی و ناروا، روا پنداشته می شود.

بخش پنجم: پیامدهای استبداد

امام در سفارش هایی که به کارگزار امین خود، مالک اشتر داشتند، به پیامدهای ویران کننده استبداد اشاره می کنند و می فرمایند: «فَإِنَّ ذَلِكَ إِذْغَالَ فِي الْقَلْبِ وَ مِنْهُكُمُ اللَّدِينِ وَ تَقَرَّبُ مِنَ الْغَيْرِ.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳) که این وضع موجب فساد دل، و کاهش و ضعف دین، و باعث نزدیک شدن زوال قدرت است. امام در این سفارش، سه پیامد و نتیجه برای استبداد بر می شمارد:

۱- تیرگی و فساد قلب مستکبران و خود کامگان؛

۲- سستی و ضعف در امر دین؛

۳- نزدیک شدن انقلاب، دگرگونی و زوال.

بخش ششم: قدرت طلبی

هر اجتماعی برای سامان یافتن و انجام فعالیت‌های خویش، نیازمند حکومت و قدرت سیاسی است تا بتواند منافع ملی خود را تأمین کند. اگر این قدرت در زمینه خیر و صلاح استفاده شود، موجب عزت و اقتدار حکومت و جامعه می‌شود ولی اگر این قدرت، در جهت اهداف شخصی و اغراض فاسد به کار گرفته شود، موجبات سقوط و فروپاشی حکومت فراهم می‌شود. قدرت بستر استبداد و خودکامگی است و اگر انسان زمانی که به قدرت می‌رسد اخلاق‌مدار نباشد، دچار استبداد می‌شود. یکی از عواملی که موجب می‌شود، مردم از حکومت و زمامدار فاصله بگیرند، قدرت‌طلبی حاکمان است. اگر از قدرت به نفع منافع شخصی استفاده شود، مردم دیگر نمی‌توانند به دستگاه حکومتی اعتماد کنند و در صورت سو استفاده از قدرتی که حاکمان در اختیار دارند، مردم بر آنها خواهند شورید، زیرا می‌دانند که آنها لیاقت چنین جایگاهی را ندارند. «یکی از گرایش‌های قوی در انسان میل به قدرت یا قدرت‌طلبی است که از نخستین سال‌های زندگی کودک در انسان ظهور می‌کند و به اندازه‌ای که زمینه قدرت‌نمایی برای طفل فراهم باشد، این گرایش در او فعال می‌شود و اعمال و رفتار او را جهت می‌دهد.» (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۲۵)

بخش هفتم: قدرت از منظر حضرت علی علیه السلام^۱

^۱ در مقاله «مروری بر تاسیس تمدن اسلامی از ژرف نگری مقام معظم رهبری» فصلنامه تحقیقات جدید در علوم انسانی» دوره چهارم، شماره ۳۱، زمستان ۱۳۹۹، صص ۳۳۵-۳ از نویسنده اشاراتی شده است.

حضرت امیر علیه السلام قدرت را به عنوان وسیله ای برای اصلاح امت و اجرای عدالت می داند و در دیدگاه حضرت، قدرت به عنوان هدف مطرح نیست، بلکه ابزاری است برای نیل به هدف. حضرت علی علیه السلام زمانی که قدرت را به دست گرفتند، به جمع آوری ثروت نپرداختند و در پی بهره برداری برای خود و نزدیکان شان نبودند، بلکه به فکر برگرداندن اموال مسلمین بودند و درباره بازگشت اموالی که در زمان عثمان جمع آوری شده بود، فرمودند:

«وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مِلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵) به خدا، اگر بینم که به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آنرا باز می گردانم که در عدالت گشایش است و آن که عدالت را برنتابد، ستم را سخت تر یابد.

نگاه حضرت به قدرت، نگاهی متفاوت است. ایشان برخلاف سایر حکمرانان، حکومت و قدرت را وسیله ای برای اقامه دین خدا و برپایی عدالت می داند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا اِتِّمَاسَ شَيْءٍ مِنْ قُضُولِ الْخَطَايَا وَ لَكِنْ لِنَرِدِ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ قِيَامَنَ الْمُظْلَمُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ نُقَامَ الْمُعْظَلَّةَ مِنْ حُدُودِكَ.» (همان، خطبه ۱۳۱) خدایا تو می دانی که آن چه انجام دادیم نه برای رغبت به قدرت بود، و نه برای زیاده خواهی از مال بی ارزش دنیا، بلکه برای آن بود که نشانه های دینت را به جایش باز گردانیم، و برنامه اصلاح را در شهرهای آشکار کنیم، تا بندگان ستم کشیده ات ایمنی یابند، و حدود معطل شده ات اقامه گردد.

بخش هشتم: قدرت، زمینه استبداد

قدرت این امکان را به قدرت طلبان می دهد که تمایلات خود را هرگونه که بخواهند، ارضا نمایند، منافع خود را به راحتی بر منافع جامعه و مردم ترجیح دهند و به همه چیز تجاوز کنند. انسانی که گرفتار قدرت می شود هرگونه هنجارشکنی برای خود را مجاز می شمرد و خود را

فرا تر از قانون می‌پندارد. هر جا که صلاح بداند از مرزها فرا تر می‌رود و ورود به حریم دیگران را برای خود جایز می‌داند. بنابراین همان‌گونه که در ابتدا نیز اشاره شد، قدرت بستر و زمینه‌ساز استبداد است به شرط آن که از آن در مسیر درست استفاده شود. قدرت اگر مهار نگردد، انسان را اسیر خود می‌کند. در این صورت تجاوز به هر چیز را برای خود مجاز می‌شمارد، و به بیان حضرت که فرمودند: «مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ» (همان، حکمت ۲۱۶) آن کس که به نوایی رسید خود را برتر از دیگران دید.

بخش نهم: آفات قدرت طلبی

قدرت، به عنوان یکی از عواملی که اگر در حاکمان پیدا شود، موجب فروپاشی جامعه می‌شود، یکسری آفات دارد. زمانی که حاکمان قدرت طلب شوند، دچار مسائلی می‌شوند که زمینه سقوط آن‌ها را فراهم می‌کند.

چرا فرار از ریاست؟!

نگاهی به احادیث ائمه معصومین (ع) نشان می‌دهد، قدرت و ریاست از منظر دین و بزرگان آن امری خطرناک و خطیر است که نه تنها جای نااهلان و بی‌تقوایان نیست، بلکه برای اهل تقوا نیز با مخاطره همراه است و با محاسبه و احتیاط بسیار باید پای در این وادی بگذارند. روایات درباره ریاست را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد؛ یک دسته از روایات نفس «جاه» یعنی سلطه داشتن بر دیگران را نکوهش می‌کند و دسته دیگر «طلب ریاست» و اینکه انسان برای رسیدن به پست و مقام، دست و پا بزند را هدف‌گیری کرده و دسته آخر هم مربوط به «حب ریاست» است که همگی مورد نکوهش و نهی قرار گرفته است. طبق آنچه در روایات آمده آخرین چیزی که از دل مومن رخت برمی‌بندد حب جاه و مقام است؛ «آخِرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۱۸۱) آخرین چیزی که از محبت دنیا از قلب مؤمنان راستین خارج می‌شود، جاه طلبی است. این حدیث به روشنی بیانگر میزان خطیر بودن موضوع ریاست و مقام است.

در حدیثی می خوانیم «لَيْسَتْ الرِّئَاسَةُ رِئَاسَةَ الْمُلْكِ، أَمَّا الرِّئَاسَةُ رِئَاسَةُ الْآخِرَةِ»؛ ریاست [حقیقی]، ریاست حکومتی نیست، بلکه ریاست [حقیقی] ریاست آخرت است. (مجلسی، ۱۳۸۲، ج ۱۴، ص ۴۷)

عواملی موجب عصیان انسان نسبت به خداوند منان می شود، از جمله این عوامل، دوستی و محبت نسبت به مقام و ریاست است. پیامبر خدا صل الله علیه وآله وسلم از ریاست دوستی برحذر می داشت و می فرمود نخستین بار خداوند متعال به سبب شش خصلت در افراد عصیان و نافرمانی شد: دنیا دوستی، ریاست طلبی، شکم پرستی، زن بارگی، علاقه مفرط به خواب و آسایش طلبی. (صدوق، ۱۳۶۲، ص ۳۳۰)

الف) سرکشی، تندى و خردگرى

عن النبی صلی الله علیه و آله «قال: لا یؤمر رجلٌ علی عَشْرَةِ فَمَا فَوْقَهُمْ إِلَّا جِئَ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَغْلُولَةً یَدُهُ إِلَى عُقْبِهِ فَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا فُكِّ عَنْهُ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا زِيدَ غِلًّا إِلَى غِلِّهِ». (طوسی، ۱۳۷۶، ص ۲۴۶) «پیامبر اکرم (ص) می فرماید: هیچ کس نیست که بر ده نفر یا بیشتر، ریاست و امارت داشته باشد مگر اینکه او را روز قیامت در حالی می آورند که دستش به گردنش بسته است؛ پس اگر چنانچه آدم درستکاری بود و تقصیری متوجه او نبود، او را رها می کنند و اگر چنانچه بدکار و گناهکار بود، غل و زنجیرش افزایش پیدا میکند. سکه هلاکت به واسطه ریاست طلبی دو روی دارد. یک روی آن فرد ریاست طلب است و روی دیگر آن مردمی هستند که با رفتار خود به فرد ریاست طلب برای رسیدن به مطامع غیرالهی وی کمک می کنند. این ارتباطی دو سویه است که هر دو طرف را به خسران و هلاکت می کشاند. فرد ریاست طلب افراد را با وعده و وعید و تطمیع و گاهی تهدید به دور خود جمع می کند و از آنان نردبانی برای نشستن بر سریر قدرت می سازد. این افراد با جمع شدن به دور فرد ریاست طلب، راه را بر مدیریت افراد شایسته می بندند و مسیر جامعه را منحرف می کنند و لذا هر دو طرف قضیه ملعون هستند. از همین رو امام صادق (ع) فرموده است؛ «مَلْعُونٌ مَنْ تَرَاسَ مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا مَلْعُونٌ كُلُّ مَنْ

حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۹۷) ملعون است کسی که ریاست را به خود بندد، ملعون است کسی که به آن همت گمارد، ملعون است کسی که به فکر آن باشد. سفیان بن خالد می گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: ای سفیان! از ریاست بپرهیز؛ زیرا هر که جویای ریاست شد هلاک گشت. عرض کردم: فدایت شوم! پس همه ما هلاک شدیم؛ زیرا هیچ یک از ما نیست جز آنکه دوست دارد اسمش برده شود و مردم به او روی آورند و از او استفاده کنند. حضرت فرمود: درست متوجه نشدی، بلکه ریاست طلبی به این معناست که کسی را غیر از حجت [خدا] علم کنی و هر چه می گوید تصدیق نمایی و مردم را به عقیده او فرا خوانی. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۱۵۳) در حدیثی دیگر ابو حمزه ثمالی می گوید امام صادق (ع) فرمود: بپرهیز از ریاست و بپرهیز از اینکه دنبال مردم روی. عرض کردم: قربانت گردم ریاست را فهمیدم و اما اینکه دنبال مردم روم یعنی چه؟ که من دو سوم آنچه دارم (از احادیث و اخبار شما) از دنبال مردم رفتنم به دست آمده! فرمود: چنانکه تو فهمیدی نیست. مقصود این است که بپرهیز از اینکه مردی را بدون دلیل (در برابر امام (ع)) به پیشوائی برگزینی و هر چه گوید تصدیقش کنی. (همان، ج ۲، ص ۲۹۸) عوارض قدرت طلبی در حکومت بسیار است که حضرت به سه اثر در این جا اشاره می کنند. در منظر حضرت امیر علیه السلام قدرت طلبی زمینه ساز سرکشی، تندی و خرد گریزی است:

«وَ إِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَوْ مَخِيلَةٍ فَأَنْظِرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَ يَكْفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ وَ يَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ.» (همان، نامه ۵۳) هرگاه حکومت برای تو خود بزرگ بینی و کبر به وجود آورد، به بزرگی سلطنت خداوند که فوق توست و قدرتی که بر تو دارد و تو را بر خودت آن قدرت و توانایی نیست نظر کن، که این نظر کبر و غرورت را می نشاند، و تندی و شدت را از تو باز می دارد، و عقل از دست رفته را به تو باز می گرداند. طماح (سرکشی)، غرب (تندی و تیزی) و عزب عقل (خرد گریزی)، اگر در حکومتی باشد، بستر اقدامات دور از عقل را فراهم می کند. تعبیر «إحداث» بیانگر آن است که قدرت،

ایجاد کننده این احساس ها و حالت ها و اندیشه ها است. «حدث: أمرٌ بعد أن لم يكن». احداث در جایی به کار می رود که امری نو و چیزی که نبوده است ایجاد گردد. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۶)

(ب) حیف و میل بیت المال^۱

یکی دیگر از آفات قدرت این است که فرد قدرتمند، بیت المال و منافع مردمی را در جهت اهداف شخصی استفاده کند و از قدرت خویش برای چپاول میراث مردم بهره گیرد. حضرت علی علیه السلام در مورد عثمان چنین فرمودند:

«إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنِهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةً الْإِبِلِ نَبْتَهُ الرَّبِيعِ إِلَى أَنْ انْتَكَتْ عَلَيْهِ فِتْلُهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بَطْنَتُهُ». (نهج البلاغه، خطبه ۳) سومی قوم (عثمان) از آن میان به پا خاست، در حالی که دو پهلوی از پرخوری بالا آمده کارش رفت و آمد میان سرگین گاه و علف خور بود، پسران پدرش نیز با او برخاسته، مال خدا را با دهان پر و با حرص تمام می خوردند، چنان که شتران گیاه بهاری را آزمندانه بخورند، تا آن که بافته اش و اتابیده شد، و عملش به زندگیش خاتمه داد، و شکم پرستی او را به رو در آورد. قدرت، مسندی است خطر آفرین و کسانی که با ظرفیت نباشند و در این مسند بنشینند، به خود و جامعه ضربه می زنند. «بنابراین هر کس که در جایگاه قدرت قرار می گیرد، در معرض تهدیدهای جدی احساس گردن فرازی و بزرگ منشی واقع می شود، و هرچه دایره این قدرت فراخ تر و امکان اعمال قدرت بیشتر باشد، تهدیدها جدی تر می شود.» (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۳)

بخش دهم: خسونت ورزی

^۱. مقاله ای تحت عنوان «راهکار مبارزه با مفساد اقتصادی در حکومت علوی علیه السلام با تاکید بر نهج البلاغه» در فصلنامه پژوهشنامه مطالعات راهبردی علوم انسانی و اسلامی، سال سوم، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۹۹، صص ۱۶-۱۰ را نویسنده چاپ شده است دانش پژوهان می توانند مراجعه فرمایند.

یکی دیگر از عوامل سیاسی فروپاشی، خشونت‌ورزی و تندی کردن با مردم است. شیوع این امر در دستگاه حکومتی، قوام و استواری دولت را با مشکل مواجه می‌کند و چنانچه دولت و دولتمردان از این مسأله دوری نکنند، سقوط و فروپاشی آن‌ها حتمی خواهد بود.

بند اول: مفهوم‌شناسی

آن‌چه که ما از آن تعبیر به خشونت می‌کنیم، شامل برخورد خشن و تند با مردم است. «خشونت هر نوع هتک نسبت به حرمت و کرامت انسان، زیر پا گذاشتن حقوق اشخاص، تعرض، تعدی، تأذی و تندی و تیزی به هر شکل و با هر کس است. البته اعمال و اجرای قانون نسبت به متجاوزان و متعلّیان و متعرضان، خشونت نیست و از آن به «شدّت قانونی» تعبیر می‌شود.» (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۶)

بند دوم: خشونت ورزی بدترین خصلت

خشونت در حکومت امری رایج است اما در اندیشه سیاسی امام علی علیه السلام زشت‌ترین چیزها و بدترین خصلت‌های سیاسی است. حضرت می‌فرمایند:

«الْخُرْقُ شَرُّ خُلُقٍ» (لثی واسطی، ۱۳۷۶، ص ۵۱) خشونت و درشتی بدترین اخلاق است.

قدرت‌طلبی مسیر خشونت‌ورزی را برای مدیران و زمامداران باز می‌کند و این امکان را به آنان می‌دهد تا هرطور که می‌خواهند با زیردستان خود رفتار کنند.

امیر کلام، این خشونت را زشت‌ترین چیز می‌دانند:

«أَفْبَحُّ شَيْءٍ الْخُرْقُ» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۷۱) زشت‌ترین چیز، خشونت و درشتی است.

انسان براساس ذات خود از خشونت بیزار است و اگر در جامعه خشونت‌ورزی حاکم شود، مردمان از سیاست، جامعه و حکومت گریزان خواهند شد. امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْ خَشِنَتْ عَرِيكَتُهُ أَفْقَرَتْ حَاشِيَتُهُ» (آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۶۲۴) هر که درشت خو باشد و خشونت ورزد، مردم از گرداگرد او بگریزند.

اندکی پس از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم، جامعه اسلامی به سمت و سویی رفت که عرصه سیاست، جولانگاه رفتارهای خشونت آمیز شد. حاکمان با زبان تهدید و ارباب سخن می راندند و امام زبان به انتقاد از این سیاست باز کرد و فرمود:

«فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشَاءٍ يَغْلُظُ كُلُّمُهَا وَيَخْشَنُ مَسُّهَا وَيَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَالْإِعْتِدَارُ مِنْهَا فَصَاحِبُهَا كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنَّ أَشْنَقَ لَهَا حَرَمًا وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمُ فَمِنَى النَّاسُ لَعَمْرُ اللَّهِ بِخَبْطٍ وَشِمَاسٍ وَتَلَوْنٍ وَاعْتِرَاضٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۳) پس (خلیفه اول) حکومت را به فضایی خشن کشانیده، و به کسی رسید که سخن گفتن او (خلیه دوم) تند و تیز، و برخورد و ارتباط او خشن، و لغزش هایش فراوان، و معذرت خواهیش زیاد بود. بودن با حکومت او کسی را می ماند که بر شتر چموش سوار است، که اگر مهارش را بکشد بینی اش زخم شود و اگر رهایش کند خود و راکب را به هلاکت اندازد! به خدا قسم امت در زمان او به بیراهه روی، سرکشی و چموشی، ریاکاری و بی اعتدالی و حق گریزی دچار شدند.^۱ امام در این کلام پیامدهای خشونت را ریاکاری، دگرگونی، انحراف از مسیر حق، بی اعتدالی و سرکشی عنوان کردند و خشونت است که انسان ها را برای کشیده شدن به انواع انحراف ها و ظغیان گری ها، کمک می کند.

نتیجه گیری

از سیره و گفتار امیرالمؤمنان علیه السلام، این گونه استفاده می شود که حضرت برای جلوگیری از فساد و فروپاشی جامعه اسلامی راه کارهایی پیش بینی کرده اند که با رعایت اصول یاد شده عوامل باز دارندگی نسبت به بخش های زیادی از فساد ها موجب ریشه کن شدن آنها می شود

^۱. «و الخبط: السير على غير جادة» انحراف از مسیر و «الشماس: النفار» چموشی و سرکشی و «التلون: التبدل» دگرگونی، ریاکاری و «الاعتراض: السير لا على خط مستقيم» از راه غیر مستقیم رفتن. بچه شتری که تازه راه افتاده است، دچار چپ روی، راست روی می شود و غیر مستقیم حرکت می نماید. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۳.

و مصونیت جامعه اسلامی را به همراه دارد. حکومت از دیدگاه حضرت علی علیه السلام وسیله ای است برای اجرای فرامین الهی، نه هدف، که این وسیله اگر به خوبی بکار گرفته شود میتواند جامعه را به اهداف مورد نظر برساند. اما ممکن است با آفاتی نیز همراه شود که نه تنها جامعه را در مسیر الهی قرار ندهد بلکه موجبات دین گریزی را فراهم کند. اهم بایدها و لوازم یک حکومت مطلوب دینی از منظر علی علیه السلام عبارتند از: حق مداری، آخرت گرایی، عدالت محوری، تقوای سیاسی، نگاه ابزاری به قدرت، پاسداشت کرامت انسان در سیاست، مردم گرایی، عهدمندی، مصلحت سنجی، صلح مداری. یک حکومت مطلوب دینی باید به کرامت ذاتی انسانها اعتقاد داشته باشد و بر اساس کرامت انسان با مردم رفتار کند و به این باور برسد که حکومت مبتنی بر کرامت انسانی نمی تواند اخلاق و اصول آن را در برخورد با مردم زیر پا بگذارد. اهم نبایدهای یک حکومت مطلوب دینی از منظر امام علی علیه السلام عبارتند از: بد رفتاری و کینه توزی، سوء ظن، عیب جویی، استبداد طلبی، انحصار و قدرت طلبی، خود کامگی، سخن چینی، افراط و تفریط، تکبر و خودخواهی، تندخویی و خشونت، خیانت. لذا لازم است که سیاستمداران یک حکومت دینی به شدت از این امور اجتناب کنند تا زمینه و بستر لازم را برای حاکم شدن دین در جامعه فراهم کنند.

منابع و مآخذ

قرآن کریم و نهج البلاغه

آشتیانی، محمدرضا، امامی، محمد جعفر، آیتی، عبدالمحمد، ترجمه نهج البلاغه.

ابن ابی الحدید. عبد الحمید بن هبة الله ، شرح نهج البلاغه .تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.بیروت:دار احیاء التراث العربی. ۱۳۸۵ق.

ابن خلدون، عبدالرحمان، مقدمه، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ هـ.ق. چاپ سوم.

ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

آمدی، عبد الواحد بن محمد تمیمی، غرر الحکم و درر الکلم (مجموعه من کلمات و حکم الإمام علی)، تحقیق سید مهدی رجائی، چاپ دوم، دارالکتاب الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.

جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ هفتم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.

خاتمی، سید احمد، سیره امام علی علیه السلام ، چاپ دوم، تهران، نشر مطهر، ۱۳۸۵.

خوانساری، محمد بن حسین، شرح غرر الحکم و درر الکلم، چاپ چهارم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.

دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین ^{علیه السلام} (همراه با فهرست موضوعی): مؤسسه فرهنگی امیرالمؤمنین، ۱۳۷۹.

- دلشاد تهرانی، مصطفی، تفسیر موضوعی نهج البلاغه، قم، نشر معارف، ۱۳۹۱.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، دلالت دولت (آیین‌نامه حکومت و مدیریت در عهدنامه مالک اشتر)، چاپ سوم، تهران، دریا، ۱۳۸۸.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، دولت آفتاب (اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی علیه السلام)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
- راغب اصفهانی، حسن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۵ ق
- صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال - قم، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش.
- طوسی، محمد بن حسن، الامالی، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم ۱۴۰۹.
- کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷
- کواکبی، سید عبدالرحمن، طبایع الاستبداد و مصارع الاستبعاد، ترجمه: عبدالحسین میرزای قاجار، نقد و تصحیح محمد جواد صاحبی، چاپ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
- لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، قم، دارالحديث، ۱۳۷۶.
- مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، تحقیق محمد حسین اسکندری، چاپ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله علیه، ۱۳۷۶.

